

زمینه‌های امنیتی شدن منطقه خاورمیانه در بستر دیدگاه زبان‌شناختی ساختارگرا^۱

محمدرضا حاتمی^۲

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

حامد روشن‌چشم^۳

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۲۵

چکیده

خاورمیانه به واسطه مسیر ارتباطی، منابع انرژی، تجربیات امپریالیستی، تعارضات فرهنگی و شرایط ژئوپلیتیک خود محیطی واقع‌گرایانه و مبتنی بر معضلات ناشی از امنیت دولتی، ملی و منطقه‌ای یافته است. به گونه‌ای که این شرایط به صلح و ثبات برای منطقه خاورمیانه منجر نشده است. بنابراین، بررسی فرایند شکل‌گیری مسائل امنیتی در خاورمیانه در قالب نظام مبتنی بر تحلیل زبان‌شناختی ساختارگرا اهمیت دارد. هدف از پژوهش حاضر بررسی عوامل مؤثر در تعریف امنیتی منطقه خاورمیانه است. پرسش اصلی پژوهش این است که چه عواملی در فرایند شکل‌گیری معضل امنیتی خاورمیانه دخیل هستند؟ فرضیه پژوهش بیان‌کننده این است که شکل‌گیری تعاریف و مسائل امنیتی خاورمیانه از عوامل زبان‌شناختی ناشی می‌شود که در اثر تولید نشانه‌های امنیتی غرب به وجود آمده است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از متن‌ها و آمار معتبر همچنین روش تحلیل زبان‌شناختی ساختارگرا بیان‌کننده این نتیجه است که منطقه خاورمیانه در اثر تولید نشانه‌ها توسط عوامل بیرون از جامعه زبانی خود در بستر شرایط داخلی به ارجاع دال خاورمیانه به مدلول خاصی منجر شده است که منطقه خاورمیانه را بیش از پیش امنیتی ساخته است. امنیتی که در آن صرفاً بحران تولید می‌شود.

واژه‌های کلیدی: خاورمیانه، مسائل امنیتی، تحلیل زبان‌شناختی ساختارگرا، امنیت.

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی دانشگاه پیام‌نور است با عنوان «شکل‌گیری تهدیدات منطقه‌ای داعش در کانون پویای جهانی شدن تحولی نوین در مسائل امنیتی منطقه».

2. Hatami5@yahoo.com

3. Roshan.hamed@ymail.com

خاورمیانه از مهم‌ترین کانون‌های منازعه و بحران‌ساز در جهان است. این منطقه در سال‌های پایانی قرن بیستم و آغازین قرن بیست و یکم درگیر منازعات بسیاری بوده است. شاید هیچ منطقه دیگری در جهان به اندازه خاورمیانه با معضلات امنیتی روبه‌رو نبوده است. به گونه‌ای که بری بوزان از آن تحت عنوان «ساختاری همواره کشمکش‌زا» یاد می‌کند. (بوزان، ۱۳۸۱) یادآوری آنچه در سال‌های گذشته اتفاق افتاده بسیار ناراحت‌کننده است. جنگ ایران و عراق، اشغال کویت توسط عراق، حمله نظامی امریکا به عراق، مداخلات مکرر نظامی ترکیه در شمال عراق، رشد عملیات تروریستی در منطقه، تشدید عملیات انتفاضه در فلسطین، جنگ داخلی یمن، جنگ داخلی لبنان، برخوردهای نظامی بین کشورهای حوزه دریای سرخ، چالش‌های اروپا و امریکا در حوزه خلیج فارس، منازعات ترکیه و سوریه، جنگ داخلی سوریه و رویدادهای مصر همچنین چالش‌های برنامه هسته‌ای ایران و جنگ میان اسرائیل و حزب‌الله حاکی از ناآرام بودن این منطقه حساس و تاریخی است. (جعفری ولندانی، ۱۳۸۸: ۱۳) بنابراین، بررسی شکل‌گیری محیط امنیتی و زمینه‌های امنیتی شدن منطقه خاورمیانه در قالب نظام معنایی مبتنی بر تحلیل زبان‌شناختی ساختارگرا لازم به نظر می‌رسد.

هدف از پژوهش حاضر، بررسی عوامل مؤثر در تعریف امنیتی منطقه خاورمیانه است. همچنین، روشن ساختن فرایند شکل‌گیری واقعیت روان‌شناختی منطقه از رهگذر «جامعیت» و «زمان» در بستر زبان‌شناسی ساختارگرا است. پرسش اصلی مطرح در پژوهش این است که چه عواملی در فرایند شکل‌گیری معضل امنیتی منطقه خاورمیانه دخیل هستند؟ فرضیه پژوهش بیان‌کننده این است که شکل‌گیری تعاریف و مسائل امنیتی خاورمیانه از عوامل برون‌گفتمانی ناشی می‌شود که در اثر تولید نشانه‌های امنیتی غرب به وجود آمده است. در این پژوهش، از روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از متن‌های معتبر همچنین روش تحلیل «زبان‌شناختی سوسور» به دنبال پاسخ‌گویی مسائل است. در ادامه، ابتدا به چهارچوب نظری می‌پردازیم و سپس با بررسی مفهوم خاورمیانه به عناصر تأثیرگذار بر مسائل امنیتی منطقه خواهیم پرداخت.



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

چهارچوب نظری

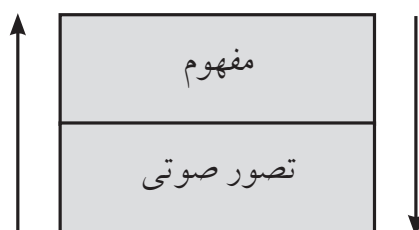
عنوان «زبان به منزله نظامی از نشانه‌ها» را برای نخستین بار فردینان دو سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) در کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی مطرح کرد. بدین معنا که زبان نظامی از نشانه‌ها است که موضوعی معین را پدید می‌آورد و می‌توان آن را مستقل از دیگر جنبه‌های زبان طبیعی مطالعه کرد. (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۹۵) هرچند اصطلاح سیمولوژی (نشانه‌شناسی) سابقاً به وسیله ارتشیان و پزشکان به کار رفته است، اما سوسور نخستین کسی بود که آن را به مفهوم علمی به کار برد. به اعتقاد وی، سیمولوژی علمی است که زندگانی علائم را در بطن اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد و به همین علت آن را بخشی از روان‌شناسی اجتماعی یا عمومی می‌داند. به باور سوسور، زبان دستگاهی از علائم است که مبین افکار است. بنابراین، می‌توان آن را با دستگاه‌های دیگر از قبیل خط، الفبای کر و لال‌ها، علائم نظامی، علائم دریایی و غیره مقایسه کرد. اما باید توجه کرد که زبان مهم‌ترین این دستگاه‌ها است. همچنین، باید توجه کرد که واقعیت‌های اجتماعی نیز به مثابه زبان عمل می‌کنند. (زمردیان، ۱۳۵۴)

سوسور در تعریف زبان این گونه بیان می‌کند: «زبان هم محصول اجتماعی و حاصل توانش گفتاری است هم مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری که از سوی افراد جامعه پذیرفته شده‌اند تا افراد را مجاز سازند این توانایی را با تمرین به کار گیرند». (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۵۶) به عبارت دیگر، توانایی تولید واژه‌ها طبیعی باشد یا نه، تنها به کمک ابزاری صورت می‌پذیرد که توسط جمع خلق شده است و به استفاده آنها اختصاص دارد. بنابراین، این زبان است که به گفتار وحدت می‌بخشد. در کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی، سوسور جمله را متعلق به گفتار می‌داند. وی اصطلاح گفتار را به کار می‌برد تا توضیح دهد زبان‌ها چگونه تغییر می‌کنند: «منشأ همه تغییرات در گفتار است. هر تغییر پیش از اینکه برای کاربرد عمومی پذیرفته شود، از سوی شمار خاصی از افراد آغاز می‌شود». (سوسور، ۱۳۸۲: ۹۸) گفتار نه تنها برای توضیح اینکه زبان چگونه به عنوان نظامی پایدار در یک جامعه شکل می‌گیرد، مورد توجه است، بلکه برای توضیح این مسئله که تغییرات چگونه درون آن به وقوع می‌پیوندند، به آن نیاز دارند. نکته مهمی که سوسور به آن اشاره دارد، خود بسنده بودن زبان است. زبان‌شناسی فقط بخشی از دانش کلی نشانه‌شناسی است. قوانین حاکم بر نشانه‌شناسی درباره زبان‌شناسی نیز کاربرد می‌یابند و زبان‌شناسی محدوده‌ای معین را در دل حقایق مردم‌شناختی به وجود



می‌آورد. بنابراین، انتظار آن می‌رود که زبان از میان داده‌های نشانه‌شناختی به نظامی ویژه بدل شود. (همان: ۱۶۳۳)

تعریف زبان به صورت نظامی از نشانه‌ها دو اصطلاح دارد؛ یکی نظام و دیگری نشانه. آنچه در اینجا برای ما حائز اهمیت است، مفهوم نشانه است. یک نشانه دو ویژگی مهم دارد؛ اختیاری بودن ماهیت نشانه و خطی بودن ماهیت دال. در میان دو ویژگی یک نشانه، اختیاری بودن ماهیت نشانه‌ها اهمیت بسزایی در حوزه اجتماعی دارد که حاکی از بر ساخته بودن مفاهیم و در نتیجه معنادار ساختن رفتار انسان است. ابتدا به تعریف یک نشانه می‌پردازیم. سوسور یک نشانه را شامل دو بخش می‌داند؛ یک «تصور صوتی» و دیگری «مفهوم». وی تصور صوتی را نشانه مفهوم نمی‌داند، بلکه نشانه معلول همبستگی این دو است و می‌توان آن را به صورت شکل زیر نشان داد.



شکل: رابطه بین دال و مدلول (نشانه)

در این حالت، می‌توان اصطلاح دال^۱ را به جای تصور صوتی و مدلول^۲ را به جای مفهوم به کاربرد. به عبارت دیگر، مطابق الگوی سوسور، ترکیب دال و مدلول باعث تولید نشانه^۳ می‌شود. مزیت این تقسیم‌بندی در این است که می‌توان هریک از آنها را به صورت جدا از هم و یک بخش دانست. مهم‌ترین بخش استدلال سوسور اختیاری بودن نشانه‌های زبانی است؛ زیرا پیوند میان دال و مدلول اختیاری است. اما باید به این نکته توجه کرد که اصطلاح اختیاری بودن دلالت بر این ندارد که انتخاب به طور کامل با گویشور یا است. به بیانی دیگر، یک فرد قدرت تغییر یک نشانه را وقتی آن نشانه در جامعه زبانی نهادینه می‌شود و به صورت

1. Signifiant
2. Signifie
3. Signe

کنش اجتماعی درمی آید، هیچ شکلی ندارد. مقصود این است که این اصطلاح انگیزه نیست. بدین معنا که هیچ پیوند طبیعی میان دال و مدلول وجود ندارد (همان: ۱۰۱ - ۶۸). بر این اساس، نشانه‌ها هم تغییرپذیر و تغییرناپذیر هستند. به عبارتی، سوسور قصد داشت بر تغییر زبان‌ها با وجود ناتوانی اهل زبان نسبت به تغییر آنها تأکید کند که باعث می‌شود نظام معنای یک جامعه و فهم از آن صورت پذیرد. بنابراین، زبان‌ها هم در برابر تغییر مقاومت می‌کنند و هم در معرض تغییر قرار دارند. زیرا زبان به لحاظ تاریخی نهادهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند که بر اصل اختیاری بودن نشانه‌ها واقع شده‌اند و هیچ پایه و اساس منطقی ندارند. (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۱۱۷) بنابراین، حقیقت چیزی جز برساخت نظام زبان نیست که در یک زمان به واقعیت روان‌شناختی بدل می‌شود.

سوسور تغییر در نشانه‌ها و زبان را به تغییر در دال یا مدلول مربوط نمی‌داند، بلکه منظور از تغییر تحول در رابطه میان دال و مدلول است. بنابراین، اگر به توضیح سوسور درباره این مسئله که چرا با وجود نیرومند بودن مالکیت جمعی و سنت، تغییر صورت می‌پذیرد، مشاهده خواهیم کرد که زبان اساساً در دفاع از خود در مقابل نیروهایی که رابطه میان دال و مدلول را تغییر می‌دهند، هیچ قدرتی ندارد. این از پیامدهای اختیاری بودن ماهیت نشانه است. (همان: ۱۲۲) بحث درباره عواملی که تغییرپذیری و تغییرناپذیری زبان را توضیح می‌دهند، به آگاهی از اهمیت زمان منتهی شده است. معطوف شدن به تأثیر زمان، ایجاد تمایزی اساسی میان دو شاخه از زبان‌شناسی، یعنی زبان‌شناسی «هم‌زمانی» و «در زمانی» را باعث می‌شود. در یک نگاه، این نوع تمایز دربرگیرنده چیزی بیش از تفاوتی نیست که از دیدگاه یک فرد میان مطالعه یک موضوع به دو شیوه وجود دارد؛ یکی مطالعه موضوع مورد بحث با گذر زمان و دیگری مطالعه آن در یک برهه زمانی خاص است. اما باید توجه کرد که این نوع دیدگاه در تمایز میان مطالعه «هم‌زمانی» و «در زمانی» مورد توجه نیست. به بیان دیگر، در این حالت صرفاً موضوع واحد است که از منظرهای گوناگون مورد بررسی قرار می‌گیرد. در زبان‌شناسی «هم‌زمانی» مورد مطالعه قرار می‌گیرد که نظامی برخوردار از «واقعیت روان‌شناختی» است، درحالی‌که در زبان‌شناسی «در زمانی» روابط موجود میان واحدهای منفرد متوالی که افراد از آنها آگاهی ندارد و به هیچ روی نظام‌مند نیستند، مورد توجه قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، در زبان‌شناسی «هم‌زمانی» روابط منطقی و روان‌شناختی مورد نظر است که واژه‌های

با هم موجود را به هم پیوند می‌دهند و یک نظام را در اذهان افراد شکل می‌بخشند. ولی در زبان‌شناسی «در زمانی» روابطی مورد مطالعه قرار می‌گیرند که واژه‌های متوالی را به هم پیوند می‌دهند. این‌گونه روابط توسط اذهان جمعی قابل درک نیست، بلکه بدون آنکه نظامی را شکل دهند، جانشین یکدیگر می‌شوند. تحلیلی از توضیح چگونگی بروز تغییر در یک پدیده شامل سه مرحله است:

۱. توصیف وضعیت آن در دو مقطع زمانی متفاوت.

۲. مقایسه وضعیت‌های موجود در دو مقطع زمانی که به‌منظور پی بردن به اینکه وضعیت موجود در مقطع زمانی دوم از لحاظ وضعیت موجود در مقطع زمانی نخست چه تفاوت‌های دارند.

۳. شناسایی عوامل تفاوت‌ها میان دو وضعیت موجود در مقاطع زمانی ذکر شده.

البته این رویکرد تحلیل مسائل تاریخی و تطبیقی را به تحلیل‌های «هم‌زمانی» وابسته می‌سازد؛ زیرا هنگامی که مرحله نخست تحلیل برای یک زبان به کار برده می‌شود، کاربرد آن مرحله نیازمند کسب دو توصیف از وضعیت‌های گوناگون آن زبان است. به عبارتی دیگر، مسائل «هم‌زمانی» منطقاً مقدم بر مسائل «در زمانی»، آغاز کار در حوزه پدیده‌های زبان‌شناختی در زمان غیرممکن می‌نماید. سوسور در این مورد بیان می‌دارد: «همین امر درباره زبان نیز صدق می‌کند. زبان‌شناس نه می‌تواند استانداردهای کاربرد زبان را با تمرکز بر یک وضعیت زبان توصیف و نه آنها را در پی هم مرتب کند.» مانند مشاهده‌گری است که از یک مقطع زمانی در دوره ژوراسیک به مقطع زمانی دیگر می‌رود تا تغییر مناظر را ثبت کند. (سوسور، ۱۳۸۲: ۸۲-۱۱۷)

یک تفاوت مهم میان حقایق «هم‌زمانی» و «در زمانی» این است که تاآنجا که اهمیت «گویشور» زبان مطرح است، چیزی به نام توالی حقایق زبانی وجود ندارد. افراد با یک وضعیت خاص مواجه هستند. به بیانی دیگر، در حالی که وضعیت کنونی زبان برای افراد «واقعیت روان‌شناختی» دارد، تاریخ زبانشان برای آنها فاقد «واقعیت روان‌شناختی» است. بنابراین، آنچه در نظر افراد یک زبان را تعیین می‌کند که آنها با یک یا دو نشانه سروکار دارند. وضعیت حال حاضر آن زبان است نه تاریخ نشانه‌های آن، به‌ویژه که احتمال دارد بیشتر افراد چیزی درباره تاریخ نشانه‌های آن زبان نمی‌دانند. پس باید میان حقایقی که برای افراد یک زبان



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های زبانی جهان اسلام

۶۶

سال چهارم، شماره سوم، پائیز ۱۳۹۳

«واقعیت روان‌شناختی» دارند و ارزش‌ها را تعیین می‌کنند و حقایقی که فاقد روان‌شناختی‌اند و تعیین‌کننده ارزش‌ها نیستند، تمایز قائل شویم.

تفاوت‌های زبان‌شناسی «هم‌زمانی» و «در زمانی» شامل نخستین تفاوت عمده مربوط به پایه و اساس گردآوری داده‌ها در این دو شاخه از زبان‌شناسی است. داده‌های زبان «شناسی هم‌زمانی» صرفاً آن چیزی است که برای اعضای یک جامعهٔ زبانی احتمالاً در یک برههٔ زمانی معین واقعیت روان‌شناختی دارد. بنابراین، شرط لازم و کافی برای اینکه بدانیم چیزی تا چه حد واقعیت دارد، این است که مشخص کنیم آن چیز تا چه حد در اذهان افراد جامعه وجود دارد. دو دیدگاه در زبان‌شناسی در زمانی وجود دارد، یکی از آنها دیدگاه «آینده‌نگر» است که براساس آن گذر زمان و تحول زبان‌شناختی و گفتمانی پیچیده می‌شود، دیگری دیدگاه «گذشته‌نگر» است که در زمان به عقب بازمی‌گردد و به تبارشناسی می‌پردازد.

دومین تفاوت عمده این است که در زبان‌شناسی «هم‌زمانی» صرفاً با تمامیت حقایقی سروکار داریم که با هر زبان مطابقت می‌کنند. جدا کردن این حقایق تا به آنجا پیش می‌رود که گویش‌های اصلی و فرعی مورد بررسی قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، مطالعهٔ هم‌زمانی، مطالعهٔ «هم‌زمانی» همه‌ی حقایق موجود نیستند، بلکه مطالعهٔ زیرمجموعه‌ای از حقایق موجود است. اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم، باید از زبان‌شناسی هم‌زمان گونه‌نگر^۱ سخن به میان رود. سوسور اصطلاح گفتار را به کار می‌برد تا توضیح دهد زبان‌ها چگونه تغییر می‌کنند و منشأ همهٔ تغییرات در گفتار است. هر تغییری پیش از اینکه برای کاربرد عمومی پذیرفته شود، از سوی شماری خاص از افراد آغاز می‌شود. بنابراین، گفتار نه تنها برای توضیح اینکه زبان چگونه به عنوان نظامی پایدار در یک جامعه شکل می‌گیرد، مورد نیاز است، بلکه برای توضیح این مسئله که تغییرات چگونه درون آن رخ می‌دهند نیز به آن نیاز داریم. بر این اساس، هر چیز در زمان صرفاً به اعتبار گفتار در زمان است و منشأ همهٔ تغییرات نیز در «گفتار» باید جست‌وجو کرد. در حقیقت «گفتار» همان چیزی است که یک جامعهٔ زبانی به وسیله آن دست به تولید نشانه‌های مشابه می‌زنند که باعث تولید حقیقت می‌شود. (همان)

زبان و گفتمان به شکل‌گیری واقعیت در یک جامعهٔ زبانی خاص منجر می‌شوند. جامعه‌ای که در آن نشانه‌ها در ارتباط با یکدیگر پدیده‌ها و موضوعات خاص را شکل می‌دهند و

ارزش‌ها از درون آن سربرمی‌آورند. هر جامعه‌ای در یک دوره زمانی خاص — هم‌زمانی — از طریق زبان خود دست به تولید نشانه‌های مشابه می‌زنند که در قالب گفتمان آنها است. باید به این نکته توجه کرد که در هر جامعه‌ای به علت اختیاری بودن نشانه‌ها آن‌گونه که سوسور استدلال می‌کند، واقعیت‌های روان‌شناختی تنها بر ساخته پیش نیستند. ولی همین واقعیت‌های ساخته شده در درون جامعه زبانی یا گفتمان الگوی رفتاری متناسب با خود را تجویز و تحمیل می‌کنند.

شکل‌گیری مفهوم خاورمیانه

در این قسمت، به بررسی فرایند شکل‌گیری مفهوم خاورمیانه بر اساس تحلیل «در زمانی» و «هم‌زمانی» سوسور پرداخته می‌شود. به گونه‌ای که شیوه تولید «خاورمیانه» را در جامعه زبانی که عمدتاً توسط جغرافی‌دان‌ها و نظامیان بر ساخته شده را نشان داده و تأثیرات اجتماعی و رفتاری دولت‌ها و افراد مورد تحلیل واقع می‌شود. از این جهت، تفاسیر و ارجاعات نسبت به «دال خاورمیانه» را در مقاطع مختلف به تصویر می‌کشیم. اصطلاح «خاورمیانه»^۱ را برای نخستین بار یک مورخ وابسته به نیروی دریایی امریکا به نام آلفرد تایرماهان^۲ در بخش مربوط به استراتژی نیروی دریایی بریتانیا در ارتباط با فعالیت روسیه در ایران و یک پروژه آلمانی درباره احداث راه‌آهن بین برلین و بغداد مورد استفاده قرار داد (دیویدسون^۳، ۱۹۶۰). منظور وی از «خاورمیانه» منطقه‌ای بود که مرکز آن خلیج فارس واقع می‌شد و برای اشاره به آن اصطلاحات «خاور نزدیک» و «خاور دور» مکفی به نظر نمی‌رسید.

در تعبیری دیگر، چیرو^۴، خبرنگار روزنامه تایمز، این اصطلاح را برای عنوان مجموعه مقالاتی انتخاب کرد که در خصوص سرزمین‌های مسیرهای غربی و شمالی به هند نگارش یافته بود. سرزمین‌هایی که دفاع از آنها طی زمانی بیش از صد سال برای امپراتوری بریتانیا از حساسیت قابل توجهی برخوردار بود و با توجه به نقش استراتژیک شبه قاره هند و اهمیت تجاری آن برای امپراتوری بریتانیا باز باعث برجستگی خاص برای منطقه «خاورمیانه» می‌شد؛



انجمن مطالعات جهان اسلام

Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۶۸

سال چهارم، شماره سوم، پائیز ۱۳۹۳

1. Middle East

2. A. T. Mahan

3. Davidson

4. V. Chirol

به گونه‌ای که این منطقه سال‌ها زیر سیاست‌های بریتانیا قرار داشت (پیتر بیومونت و همکاران، ۱۳۶۹: ۱).

آشکار است که اصطلاح «خاورمیانه» مفهومی سوق‌الجیشی داشته است که در یک جامعهٔ زبانی همچون اصطلاحات قبلی مانند «شرق»، «خاور دور» و «خاور نزدیک» در جهاتی مبتنی بر مرکزیت اروپا ساخته شد که باعث نوعی واقعیت روان‌شناختی شده است. این اصطلاح بار دیگر طی جنگ جهانی اول مورد استفاده قرار گرفت. در این هنگام نیروهای اعزامی به عراق که از طریق هند کنترل می‌شدند، تحت عنوان «نیروهای خاورمیانه» شهرت یافتند. طی این نام نیروهای خاورمیانه از «نیروهای خاور نزدیک» که در قاهره استقرار یافته بودند، متمایز شدند^۱ (اسمیت، ۱۹۶۸). لرد کرزن^۲ پیش از این اصطلاح «خاورمیانه» را درباره سرزمین‌های فراتر از محدوده خلیج فارس استفاده کرده بود، اما کاربرد آن تنها از طریق یک سلسله رویدادها در سازمان نظامی تداوم یافت (پیتر بیومونت و همکاران، ۱۳۶۹: ۲). در سال ۱۹۳۲، فرماندهی نیروی هوایی سلطنتی «خاورمیانه» در عراق با فرماندهی نیروی هوایی «خاور نزدیک» در مصر ادغام شد و فرماندهی جدیدی تحت عنوان «خاورمیانه» شکل گرفت. در ابتدای جنگ جهانی دوم، هنگامی که کانال سوئز از سوی ایتالیا تهدید و در راستای آن یک ستاد فرماندهی نظامی در قاهره تشکیل شد و ارتش از نیروی سلطنتی تبعیت کرد و این ستاد را «ستاد کل فرماندهی خاورمیانه»^۳ نامیده‌اند، نوعی بعد نظامی بر خاورمیانه تحمیل شد. بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳ ستاد فرماندهی قاهره بر عملیات نظامی بریتانیا و نیروهای متفق در یک منطقه وسیع نظارت داشت.

کاربرد پیاپی اصطلاح «خاورمیانه» در بیانیه‌ها در میان افراد نظامی و خبرنگاران به‌منظور توضیح وضع منطقه، از لحاظ نظامی و استراتژیک به فراگیری در میان اقشار وسیعی از مردم منجر شد و تولید نشانه «خاورمیانه» که رابطهٔ میان دال و مدلول آن صرفاً یک رابطهٔ مبتنی بر مفاهیم نظامی و لجستیکی بود، شکل گرفت. بنابراین، خاورمیانه دلالت بر یک موقعیت نظامی و استراتژیک داشت و نظامی‌گری در آن نمایان می‌شد. تداوم تنش سیاسی در منطقه و اهمیت اساسی استراتژیک آن سبب شده است که این اصطلاح همچنان کاربرد داشته باشد. به عبارت

1. Smit

2. Lord krzvn

3. General Headquarters middle East



دیگر، «خاورمیانه» در جامعهٔ زبانی نظامی تولید شده و با ابعاد استراتژیک و بحرانی تسریع پیدا کرده است. تولید این نشانه در گفتمان‌ها یعنی تولید نظامی‌گری، بحران و ابعاد استراتژیک است. هرچند در این شرایط تلاش‌ها برای تداوم کاربرد اصطلاح قدیمی «خاور نزدیک» وجود داشته است. به‌واقع اصطلاح «خاورمیانه» چنان متداول شده است که روسیه و حتی ساکنان خود منطقه، هرچند با کمی اختلاف در تعبیر حوزه دلالت معنایی، نیز آن را به‌طور گسترده به کار می‌برند. بنابراین، نشانه «خاور میانه» در درون جامعهٔ زبانی بیان‌کننده موقعیت نظامی، استراتژیکی و بحرانی بوده که توسط اعضای جامعهٔ زبانی به صورت مشابه تولید شده است. بدیهی است این گونه دلالت رویکرد بحرانی و نظامی آن را نمایان و مسجل می‌کند. بنابراین، مفهوم خاورمیانه فارغ از موقعیت ژئوپولیتیک بیان‌کننده موقعیت نظامی و بحران بوده است. این امر باعث شده است تا گفتمان «خاورمیانه» با دال مرکزی «نظامی‌گری» شکل بگیرد. در کنار اصطلاح «خاورمیانه»، دو اصطلاح دیگر کاربرد فراوانی یافته است. یکی اصطلاح «جنوب غربی آسیا» که در اصل مفسران امریکایی آن را مورد استفاده قرار داده‌اند. منظور آنان از این اصطلاح قسمتی از منطقه‌ای بود که در شرق تنگه سوئز و شمال مدیترانه شرقی واقع می‌شود، بدین گونه منطقه شمال آفریقا را مجزا می‌کردند. دیگری اصطلاح «شمال آفریقا» بود که طی جنگ جهانی دوم به کار رفت و منظور از آن بخشی از «خاورمیانه» بود که جنگ بین نیروهای متفق و کشورهای محور صورت پذیرفت. در واقع، «خاورمیانه» در منطقه «صحرای غربی مصر و لیبی» مورد شناسایی و توافق قرار گرفت. بعدها دامنهٔ اطلاق معنایی این اصطلاح چندان گسترده شد که تمام آفریقا بین دریای مدیترانه و استیپ‌های منطقه سودان را نیز شامل می‌شد (پیتر بیومونت و همکاران، ۱۳۶۹: ۴).

تعاریفی که از «خاورمیانه» ارائه شده، در اصل جنبهٔ کاربردی داشته است به گونه‌ای که این مفهوم در درون نظام معنایی و زبان نظامی‌گری و ادبیات جنگی تولید شده است. بدیهی است این مفهوم با خود معنای بحران و درگیری را یدک می‌کشد. شکل‌گیری منطقه «خاورمیانه» براساس مرزهای کشورهای جدید که ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی خاصی دارند، خود عاملی دیگر در مفهوم آن بوده است. در جنوب کشورهای عربی، لبنان، اردن، سوریه و عراق همچنین رژیم اشغال‌گر قدس قرار گرفته است. در بخش جنوبی‌تر، عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس، عمان و یمن واقع شده‌اند. لیبی و مصر نیز در گوشه جنوب



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۷۰

سال چهارم، شماره سوم، پائیز ۱۳۹۳

غربی منطقه قرار دارند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۱). باید به این نکته نیز توجه کرد که وجود برخی ویژگی‌های مشترک در خاورمیانه تا اندازه‌ای در بازنمایی مفهومی آن و سطحی مستقل قائل شدن دخیل بوده‌اند. در زیر مهم‌ترین ویژگی‌های را که در تولید مفهوم «خاورمیانه» نقش دارند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- شرایط اقلیمی منطقه خاورمیانه

یکی از ویژگی‌های خاصی که در شکل‌گیری مفهوم «خاورمیانه» اهمیت دارد، اقلیم آن است. باید به این نکته توجه کرد که در شکل‌گیری مفهوم و در نتیجه واقعیت آن که ناشی از تولید نشانه‌های آن در جامعه زبانی است، شرایط جغرافیایی و اجتماعی نیز تأثیرگذار است. به عبارت بهتر، پراکتیس‌های اجتماعی نیز به صورت زبان و گفتار عمل می‌کنند که در بازنمایی و شکل‌گیری واقعیت روان‌شناختی و به طبع اجتماعی تأثیرگذار هستند. از این رو، شرایط اقلیمی «خاورمیانه» نیز از جمله موارد تأثیرگذار در شکل‌گیری مفهوم و واقعیت آن است. به لحاظ اقلیمی خصوصیت بارز این منطقه وجود تابستان‌های به شدت خشک و بهار و زمستان‌های با حداکثر میزان بارش است. تأثیرات بری در مراکز سرزمین‌های اصلی — آسیای صغیر، ایران، عربستان و آفریقای شمالی — آن‌قدر برجسته است که شرایط اقلیمی بر نوع زندگی و اقتصاد آن تأثیر گذاشته است. به گونه‌ای که در طی چند دهه گذشته عمده فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی ساکنان این منطقه براساس کشاورزی و شبنانی محدود بود. در این منطقه، عشایر و کشاورزان یک‌جانشین طی قرن‌ها وابستگی متقابلی با یکدیگر داشته‌اند. در محل تقاطع گذرگاه‌های طبیعی، شهرهایی بنا شده است که این شهرها مراکز اداری منطقه به حساب می‌آیند. این شهرها بر الگوی بهره‌برداری از زمین تأثیر قابل توجهی داشته و عامل تحولات فرهنگی گسترده‌ای نیز بوده‌اند. (بیومونت، ۱۳۶۹: ۵) بافت قدیمی بسیاری از شهرهای خاورمیانه قرن‌ها است که با خیابان‌های باریک، شلوغ و بازارهای سرپوشیده شناخته می‌شود. شهرهای ساحلی مانند جده و کویت آب‌وهوای گرم و مرطوب دارند، این درحالی است که زمستان در ارتفاعات — کشورهایمانند ترکیه، ایران و یمن بسیار سرد و معماری هر منطقه نیز با توجه به آب‌وهوا متفاوت است (جانسون، ۱۳۷۶).

تفاوت‌های موجود در اقلیم نقاط مختلف خاورمیانه خود باعث بروز معماری‌های خاص



متمایز از یکدیگر شده است. این اقلیم و معماری‌های خاص هر منطقه‌ای از منطقه باعث بازنمایی خاص از منطقه خاورمیانه و الگوهای رفتاری متمایز از یکدیگر شده است. به گونه‌ای که ویژگی متمایزی را نسبت به دیگر نقاط جهان بخشیده است. به روشنی می‌توان شاهد بود که شرایط اقلیمی خاورمیانه برجستگی خاصی به این منطقه داده است. به عبارت بهتر، اقلیم منطقه یکی از محورهای تفاوت‌سازی خاورمیانه با دیگر نقاط جهان است که حتی بر سبک زندگی و رفتار آنها تأثیر می‌گذارد. از این جهت، اقلیم «خاورمیانه» به نوعی بازنمایی از منطقه منجر شده و در شکل‌گیری مفهوم آن تأثیرگذار بوده است. این تأثیرگذاری را می‌توان در شرایط سخت آب‌وهوایی و بحران‌آمیز بودن منطقه به لحاظ اقلیمی نیز شاهد بود که بر وضعیت بحرانی بودن منطقه تأکید می‌کند، در حالی که اقلیم معتدل و سرسبز اروپا نوعی سرزندگی و حرکت و سعادت را در قالب فهم بازنمایی می‌کند.

۲. فرهنگ مردم منطقه خاورمیانه

فرهنگ مردم «خاورمیانه» از دیگر ویژگی‌هایی است که در تعریف و شکل‌گیری مفهوم «خاورمیانه» در جامعه زبانی نقش بسزایی دارد. این فرهنگ و تفاسیر صورت گرفته در آن منطبق بر زبان و فهم متقابل است که باعث معنادار شدن کنش‌های انسانی در آن می‌شود. فرهنگ مردم منطقه «خاورمیانه» در اصل فرهنگ اسلامی است که عمیقاً تحت تأثیر زبان عربی است. زبان عربی زبان وحی قرآن است. همان‌طور که اسلام در منطقه گسترش یافت، زبان عربی نیز در این سرزمین‌ها توسعه یافت. دین اسلام خود یک قدرت بزرگ متحدکننده است. اگرچه «خاورمیانه» تنها بخشی از دارالاسلام را تشکیل می‌دهد، اما مرکز اصلی زیارتی یعنی مکه که زیارت آن حداقل یک بار در سراسر زندگی بر همه مسلمانان واجب شده، در این منطقه واقع شده است (بیومونت، ۱۳۶۹: ۵). با وجود این جمعیت «خاورمیانه»، حتی پس از حرکت‌های جمعیتی پنجاه سال اخیر همه مسلمان نیستند. فرهنگ یهودیان و مسیحیان طی قرن‌ها زندگی با مسلمانان تحت عنوان «اهل کتاب» شکل گرفته است.

همان‌گونه که از دیدگاه منطقه‌ای به نظر می‌رسد که وحدت ویژگی «خاورمیانه» باشد، بررسی دقیق‌تر نشان‌دهنده این است که تنوع نیز از خصوصیات منطقه «خاورمیانه» است. ناسازگاری میان دولت و هویت شاید برجسته‌ترین ویژگی نظام دولت‌های «خاورمیانه» باشد.



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۷۲

سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۳

در الگوی وستفالیایی که در جهان توسط اروپا گسترده شده، سازگاری بین هویت و حاکمیت، ملت و دولت است که دولت‌ها و نظام دولت‌ها را از نعمت مشروعیت بهره‌مند می‌کند. دلیل انحراف از الگوی وستفالیایی این است که در بیشتر کشورهای «خاورمیانه» که منطقه خشک و لم‌یزرع متشکل از شهرهای تجاری و قبایل نادی است، هم‌خوانی و سازگاری با دولت سرزمینی به لحاظ تاریخی ضعیف بود و به‌جای آن بر واحدهای فرودولتی مانند شهر، قبیله، فرقه مذهبی یا امت متمرکز می‌شد. بنابراین، دولت‌ها نوعاً فرآورده‌های فاتحان بیرونی یا دستاورد جنبش‌های مذهبی بودند که پس از چند سال و به هنگام پیدایش موج تازه‌ای دولت‌سازی در امتداد مرزهای دولت‌ها اغلب و کاملاً با آنها در معرض واگرایی بودند (والرس، ۱۹۴۶: ۷۹-۸۳).

یکی از پیامدهای ایجاد دولت‌های ساختگی این بود که وفاداری‌ها به هویت‌های فرودولتی، عشیره‌ای مذهبی، گذشته اغلب باقی ماند. هویت‌هایی که اغلب در امتداد مرزهای تحمیلی و تصادفی که به هویت‌های میان‌دولتی تبدیل می‌شوند و به انضمام طلبی دامن می‌زنند، پراکنده شدند. این وضع نیز به نوبه خود به منازعات میان‌دولتی دامن زده است؛ زیرا دولت‌ها با یکدیگر مناقشه مرزی دارند یا با حمایت از گروه‌های انضمام طلب در امور داخلی یکدیگر مداخله می‌کنند که این عملکرد می‌تواند به رویارویی نظامی واقعی بین دولت‌ها منجر شود. نمونه آن را می‌توان در مسئله کردها که دولت‌های میزبان آنها بارها در رقابت با یکدیگر از آنها استفاده کرده‌اند، شاهد بود. این رویکرد به کردها بارها به کشمکش بین دولتی به‌ویژه میان سوریه و ترکیه و بین عراق و ایران منجر شده است (گوس، ۱۹۹۲: ۶۷-۴۴۴).

دومین پیامد این تثبیت و تحمیل خودسرانه نظام دولت‌ها، قدرت مستمر هویت‌های فرادولتی است که بیان‌کننده وحدت گمشده فرهنگی است. فروپاشی امپراتوری عثمانی خلأیی هویتی آفرید و ستیزه منطقه‌ای بر ضد امپریالیسم غربی، ملی‌گرایی عربی را دامن زد. این ملی‌گرایی عربی از جنگ جهانی اول به‌منظور پر کردن این شکاف در میان طبقات تحمیل کرده عرب زبان آغاز شد. ملی‌گرایی عربی که خصلتی سکولار داشت، این مزیت را داشت که اقلیت‌های مهم فرودولتی ناهم‌کیش مسیحی و مسلمانان را در ملت عرب بگنجاند. آرمان وحدت اسلامی که در دهه ۱۹۳۰ آغاز شده بود، در میان طبقات سستی پایین‌تر سر برآورد و پس از شکست دولت‌های ملی‌گرایی عرب در جنگ ۱۹۶۷، وفاداری‌های بخش‌های بزرگ



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام
جمعیت دراسات العالم الاسلامی

از طبقه متوسط را نیز به خود جلب کرد. هر دو ایدئولوژی مشروعیت دولت‌ها را به چالش کشیدند و جنبش‌هایی را آفریدند که وحدت آنها را چاره و درمانی برای پراکندگی و تفرقه این اجتماع رنجور مسلمین دیدند و آن را ترویج کرده‌اند. در بررسی دقیق‌تر به مسئله، ناهماهنگی و پراکندگی بسیار وسیع جلوه می‌کند. بنابراین، یکی دیگر از ویژگی‌های منطقه خاورمیانه که در مفهوم آن حائز اهمیت است، تنوع قومی و فرهنگی قابل توجه در این منطقه است. به گونه‌ای که محل تولد سه دین بزرگ الهی و زبان‌های متعدد - عربی، فارسی، ترکی و غیره در این منطقه جای دارد. تنوع و تکثر گفتمان‌های فرهنگی برجسته خاص را به منطقه خاورمیانه اعطا کرده است. این در حالی است که منطقه خاورمیانه به دلیل اینکه در جامعه زبانی غرب ساخته و پرداخته شده است، بدیهی به نظر می‌رسد که انطباق نداشتن این شرایط با نظام دولت‌ملت غربی نوعی ارجاع منفی و بحرانی در نشانه خاورمیانه در غرب به دست می‌آورد. به عبارت بهتر، وضعیت فرهنگی و اجتماعی «خاورمیانه» در زبان غربی نوعی عقب‌رفتگی به شمار می‌آید که آن را در رفتار غرب نسبت به منطقه تحمیل کرده است. موفق نشدن الگوهای غربی و نظام معنایی آن در منطقه در قالب مفهوم توسعه بر بحرانی بودن منطقه تأکید می‌کند.

۳. جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه

جغرافیای سیاسی منطقه نیز از جمله عناصر تأثیرگذار در تولید مفهوم «خاورمیانه» است. مطابق تحلیل زبان‌شناختی ساختارگرا تولید نشانه مشابه که واقعیت روان‌شناختی را باعث می‌شود، خود می‌تواند از تأثیرات جغرافیایی سیاسی نیز باشد. به گونه‌ای که فهم اجتماعی از ساختار جغرافیایی سیاسی و سیستم سیاسی متأثر است. چشم‌انداز جغرافیایی سیاسی معاصر خاورمیانه و شمال آفریقا جدیدترین جلوه الگوی مداوم در تغییر ترتیبات فضایی - سیاسی است. در نگاه به جغرافیای تاریخی منطقه شاهد پیچیدگی‌های زیادی هستیم. در بررسی نقشه‌های سیاسی منطقه در گذر تاریخ متوجه می‌شویم مرزها به شکلی گسترده دچار تغییر شده‌اند. بعضی کشورها به دلیل حملات خارجی از نقشه جغرافیایی پاک شده‌اند، در صورتی که برخی دیگر در اثر شکاف‌های داخلی به قطعات متعددی تقسیم می‌شوند. اما فراسوی دولت‌ها و امپراتوری‌ها، آنجا که قبایل و فدراسیون‌های قبیله‌ای نفوذ دارند، دیگر

امکان نمایش موزایک‌وار از واحدهای سرزمینی وجود ندارد (درایسول و بلیک، ۱۳۷۳: ۵۷). پیش از جنگ جهانی اول، چهار نوع قلمرو سیاسی خودمختار در منطقه «خاورمیانه» و شمال آفریقا مشاهده می‌شود. قلمروهای «قبیله‌ای»، «کشورهای مستقل»، قلمروهای «امپراتوری» و قلمروهای «مستعمراتی». هرکدام از این قلمروها در جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نقش برجسته‌ای ایفا کرده‌اند.

برخی اوقات اینها در کنار یکدیگر وجود داشتند، گاهی مواقع به طور نامنظم بر روی یکدیگر قرار می‌گرفتند و به‌ندرت هم یک ارتباط ترتیبی رسمی داشتند. همه این‌گونه واحدها سازمان قضایی داخلی نیز دارند. قلمروهای قبیله‌ای از درون به گروه‌های قومی تقسیم می‌شوند. کشورها و امپراتوری‌ها به ایالات یا معادل آنها تقسیم می‌شوند. هر ایالت نیز به نوبه خود به واحدهای کوچک‌تر اداری تقسیم شده بودند. بهترین مثال‌ها در این خصوص امپراتوری‌های ایران، رم و عثمانی هستند. (همان: ۵۸) هر دو جامعه کوچ‌نشین و یک‌جانشین در این منطقه از نوعی سازمان‌دهی درونی و ارزش‌های قبیله‌ای در داخل نظام معنایی برخوردار بودند (زارتمن^۱، ۱۹۶۴: ۲۹). به عقیده گارنر^۲، دولت «اجتماع انسان‌های کم و بیش زیادی است که سرزمین را در تصرف دائمی دارند، از کنترل خارجی مستقل یا به تقریب مستقل هستند و حکومت سازمان‌یافته‌ای دارند که بیشتر ساکنان آن سرزمین به طور عادت از آن اطاعت می‌کنند (گارنر، ۱۹۵۹: ۴۷).

بر مبنای این تعریف واضح است که مردم سازمان یافته در سرزمین معین قبل از دست یافتن به دولت‌مداری باید از استقلال بهره‌مند باشند. به گونه‌ای که بر وجود مشخص اقتدار در درون آن اشاره دارد. بنابراین، اگر مردم سازمانی به وجود آورند که به طور مستقل در داخل سرزمین معین اعمال اقتدار کند و بتواند اطاعت مردم را جلب کند، می‌توان ادعا کرد دولت وجود دارد. رابرت دال^۳ بیان داشته است که «به نظام سیاسی متشکل از ساکنان یک سرزمین و حکومت آن سرزمین دولت گفته می‌شود» (عالم، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

در خاورمیانه و شمال آفریقا متناسب با تعاریف دولت، به طور تقریبی هر واحد سیاسی که نه قبیله‌ای باشد و نه امپراتوری، احتمالاً می‌تواند جزء دولت به حساب آید. یک دولت برای

1. Zartman
2. Garner
3. Dahl

اینکه بتواند خودمختار باشد باید قدرت اخذ مالیات، به اجرا گذاردن قوانین و ایجاد ارتش را داشته باشد. بر این مبنا، دولت‌های کوچک زمانی ظهور می‌کنند که حکومت مرکزی ضعیف باشد و اداره منظم امور از تقدم برخوردار نباشد. این گونه دولت‌ها را می‌توان در مراکش و لبنان ملاحظه کرد (سدن، ۱۹۷۷: ۲۳-۴۰). دولت‌های ایجاد شده در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا حاصل تشکیلات پیچیده‌ای بودند که برای بهره‌برداری از جلگه‌های رسوبی بالقوه حاصل خیز ولی خشک حوزه بین‌النهرین تشکیل شده‌اند. اگرچه این دولت‌های اولیه تشابه ظاهری با دولت امروزی داشته‌اند، بدین معنا که از سرزمین و مردم تشکیل شده و به وسیله یک حکومت مرکزی که در منطقه‌ای حساس مستقر بود، اداره می‌شوند، ولی به‌واقع تفاوت‌های عدیده‌ای نیز داشته‌اند. میزان نظارت و کنترل حکومت مرکزی اغلب به نسبت فاصله از مرکز قدرت دچار نزول می‌شد. به گونه‌ای که سرزمین‌های دورافتاده مانند صحراها و کوهستان‌ها خارج از کنترل و دسترسی حکومت مرکزی بوده و نسبت به تکالیف و وظایف خود به دولت سرباز می‌زده‌اند و از طریق رهبران محلی (کاکیسمو) اداره می‌شدند. به‌ویژه هنگامی که حکومت مرکزی ضعیف بود، بر این مبنا ابن‌خلدون، مورخ عرب، قلمرو دولت را به دو قسمت «سرزمین‌های گنجینه» که توسط دولت کنترل می‌شوند و «سرزمین‌های ناآرام» که خارج از دسترس دولت قرار داشته، تقسیم می‌کرد. (برگمن، ۱۹۷۵) تفاوت بین دولت و امپراتوری عمدتاً در مقیاس آنان است. هنگامی امپراتوری‌ها ظهور می‌کنند که تمرکز جزئی نظامی، نیروی انسانی و منابع در دست یک عده مردم به‌ویژه قدرتمند و جاه‌طلب قرار گیرد. امپراتوری‌ها با سلطه بر واحدهای سیاسی موجود، دولت‌ها و قبیله‌ها تشکیل می‌شوند که عمدتاً از طریق لشکرکشی یا تهدید از طریق نیروی نظامی توانمند صورت می‌گیرد. سپس، امپراتوری نیازمند ابزار حکومتی پیچیده‌تر از دولت است تا بتواند حاکمیت خود را از طریق تفوق نظامی بر سراسر قلمرو خود اعمال کند (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۳: ۶۲).

بررسی‌های انجام گرفته در منطقه «خاورمیانه» و شمال آفریقا حاکی از این مطلب است که امپراتوری‌های پی در پی در این منطقه ظاهر شده و از بین رفته‌اند. سه دلیل عمده در این خصوص ذکر می‌شود که ابتدا شامل وضع ناهمواری و شرایط آب‌وهوایی منطقه به گونه‌ای نیست که در مقابل حرکت قوای مهاجم چه از طریق خشکی و چه از راه دریا

موانع جدی ایجاد کند. دوم اینکه هیچ نقطه‌ای را به صورت انفرادی نمی‌توان یافت که به سبب داشتن جمعیت زیاد و تمرکز بیش از حد منابع، قدرت سیاسی منحصربه‌فردی ایجاد کند. سومین توجیه برای تعاقب امپراتوری‌ها مجاورت منطقه با اروپا و آسیا است. تعدادی از امپراتوری‌ها خارج از منطقه قرار داشتند و با استفاده از قدرت‌های نظامی و دریایی خود توانستند حوزه نفوذ و قلمرو خود را به داخل خاورمیانه و شمال آفریقا گسترش دهند. (همان: ۶۳) در این خصوص می‌توان به تشکیل امپراتوری سلسله عباسی (۱۲۵۸: ۷۵۰) و در قرن دوازدهم، چالش مسلمانان توسط صلیبیون مسیحی اروپا که موفق به حفظ و نگهداری یک دولت متزلزل در لوانت، شامات، برای مدت ۲۰۰ سال شده بودند. در قرن دوازدهم، حمله مغول‌ها که به سقوط سلسله عباسی در ۱۲۵۸ منجر شد یا امپراتوری عثمانی که به قسمت اعظم خاورمیانه و شمال آفریقا حاکم بود، اشاره کرد. بنابراین، آنچه به نظر می‌رسد شرایط جغرافیایی و نبود حکومت مرکزی قدرتمند در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا باعث ظهور و سقوط امپراتوری‌های بزرگی در این منطقه شده‌اند که هرکدام تأثیر قابل ملاحظه‌ای در فرآیند شکل‌گیری مفهوم «خاورمیانه» و شرایط آن داشته‌اند. به گونه‌ای که قسمت عمده‌ای از تفاوت‌های فرهنگی و زبانی یا هویتی و دینی ایجاد شده معلول همین امپراتوری‌های ناکام بوده است که در شکل‌گیری نظام معنای منطقه دخیل بوده‌اند. به عبارت بهتر، جغرافیای سیاسی به مثابه زبان اجتماعی عمل کرده و فهم از خاورمیانه را به صورت بحران بازنمایی می‌کند. البته باید در تقابل دوگانه خود این وضعیت را نیز ناشی از فهم امنیتی خاورمیانه تلقی کرد.

۴. پیدایش دولت‌های مدرن خاورمیانه

دولت‌های مدرن ایجاد شده در خاورمیانه علاوه بر تأثیرگذاری بر شکل‌گیری نظام معنایی که در آن خاورمیانه به صورت منطقه‌ای امنیتی ساخته شده است، خود نیز محصول فهم غربیان از دولت بوده‌اند که این‌گونه مفهوم را بر آن تحمیل کرده است. به گونه‌ای که در فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در منطقه شاهد آن هستیم. غرب ساختار و مرزهای آن را تعریف کرده است که خود تأکیدی بر امنیتی‌سازی خاورمیانه است. دولت‌های مدرن عرب خاورمیانه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و توافقات پس از جنگ جهانی اول پدیدار شدند. سقوط

امپراتوری عثمانی، ترک‌ها و اعراب اگرچه هنوز برای سروکار داشتن با نظام بین‌المللی آمادگی نداشتند، اما آنها را برای استقلال ملی^۱ مهیا ساخت. تجربه اصلاحات عثمانی میراث مهمی از روش مملکت‌داری در جهان عرب بر جای گذاشت. بنابراین، اگرچه مردم عرب در سال ۱۹۱۹ برای استقلال ملی آمادگی داشتند، ولی فاقد تجربه لازم در امر دیپلماسی بودند. به علاوه، سرزمین‌های عربی پیش از آنکه دولت‌های متمایزی با مرزهای ملی مشخص باشند، ایالات‌هایی از یک دولت مشترک را به وجود می‌آوردند. از این رو، جامعه بین‌المللی هیچ‌گاه با جوامع عربی به عنوان یک دولت خارجی برخورد نمی‌کرد. اعراب خاورمیانه هیچ‌گونه نقشی در تقسیم‌بندی اراضی خود تحت نظارت جامعه ملل نداشتند و در قالب هیئتی نوین از دولت‌های مستعمراتی که به عنوان دولت‌های تحت قیمومت شناخته می‌شد، در میان قدرت‌های بزرگ تقسیم شدند. جنبش‌های ملی از دل این قبیل دولت‌های جدید مستعمره در مخالفت با حکومت‌های استعماری سر برافراشت. این میراث جهان عرب را بین آرمان فراگیر اتحاد اعراب و واقعیت ملی‌گرایی که توسط مبارزات ملی‌گرایان برای استقلال تقویت می‌شد، به مبارزه فراخواند. دولت‌های عرب پس از استقلال به واسطه فرقه‌گرایی و رقابت شدید دچار تفرقه شدند. این تفرقه‌گرایی در نخستین آزمون نظام دولت‌های مستقل عربی، یعنی در بحران (۱۹۴۹ - ۱۹۴۷) خود را آشکار ساخت. دولت‌های جدید خاورمیانه به طور چشمگیری با ثبات می‌نمودند، اگرچه در پیدایش خود شالوده بسیاری از جنگ‌ها را که باعث شد منطقه به آشوب کشیده شود، پی ریختند (فاست، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۱).

کشورهای اعراب خاورمیانه به دنبال جنگ جهانی اول در کنفرانس صلح در حالی قدم به حوزه بین‌المللی گذاردند که پیش از این بیشتر اراضی کشورهای عرب خاورمیانه تحت حاکمیت امپراتوری عثمانی واقع بودند. همچنین، اراضی اعراب شمال آفریقا مستعمره فرانسه، ایتالیا و بریتانیا بودند. گروه‌های عربی که تازه از امپراتوری مغلوب در جنگ جهانی اول کسب استقلال کرده بودند به ورسای رفتند تا برای خود مختصات یک دولت مستقل از قبیل حقوق برابر با دیگر دولت‌ها و حاکمیتی مطلق را کسب کنند (واتسون^۲، ۱۹۸۴: ۲۳).

بر این اساس، وزارت خارجه بریتانیا برای تقسیم سرزمین‌های عثمانی با فرانسه وارد

1. Statehood

2. Watson

مذاکره شد. این توافق که نام نویسندگان بریتانیایی و فرانسوی آن، یعنی «سر مارک سایکس^۱ و شارل فرانکوا جرج - پیکو^۲» شناخته می‌شود. در ۴ فوریه ۱۹۱۶ به تصویب رسیده و در مارس ۱۹۱۶ توافق روسیه را در ازای موافقت فرانسه و انگلستان به ادعاهای ارضی رویه در آناتولی شرقی کسب کرد. همچنین، موافقت‌نامه‌های دیگر از قبیل کینگ - کرین^۳، سن‌رمو^۴ و اعلامیه بالفور^۵ از جمله اتفاقات مهم در منطقه خاورمیانه است که به وقوع حوادث در این منطقه منجر شده است. از این رو، روشن است که فرایند شکل‌گیری دولت مدرن خارج از نظام معنایی خاورمیانه صورت پذیرفته است (حاتمی و روشن‌چشم، ۱۳۹۲). بدین معنا که دولت مدرن با شرایط اجتماعی و جغرافیایی خاورمیانه تطابق نداشته، بلکه به صورت تحمیلی و در راستایی فهم غرب که عمدتاً به دنبال بهره‌کشی و استعمار بوده‌اند تولید شده است. به گونه‌ای که می‌توان شکل‌گیری دولت مدرن در خاورمیانه را ناشی از تداوم تأکید بر نشانه بحران در خاورمیانه دانست.

۵. نفت و مرزهای خاورمیانه

با نگاهی به نقشه امروزی منطقه خاورمیانه، درمی‌یابیم که نفت در مشخص کردن مرزها و ساختار دولت‌ها در مناطق تحت قیمومت و مرزهای دولت‌های خاورمیانه نقش مهمی داشته است. از این جهت، می‌توان یکی از عناصر مهم تولید بحران و شکل‌گیری نظام معنایی در خاورمیانه را نفت دانست. همچنین، نفت در تثبیت حکومت‌های خاورمیانه نیز نقش بسزایی داشته است، به‌طوری‌که بسیاری از تاریخ‌دانان با این دیدگاه که امارات متحده عربی، قطر، بحرین و احتمالاً کویت در صورت فقدان نفت، نمی‌توانستند به حیات مستقل خود ادامه بدهند، موافق هستند. حتی شاید عربستان سعودی هم دوام نمی‌آورد. نفت از طریق فراهم آوردن منابع مناسب مالی برای تأمین هزینه‌های دولت دیوان‌سالار مدرن و کنار گذاشتن انگیزه حمله و تسخیر دیگر مناطق به‌منظور پر کردن خزانه به تثبیت دولت‌ها کمک می‌کند (فاست،

1. Sir Mark Sykes
2. Charles Francois Georges-picot
3. King-crane commission
4. San Remo
5. Balfour Declaration



انجمن مطالعات جهان اسلام

Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

۸۰

سال چهارم، شماره سوم، پائیز ۱۳۹۳

۱۳۸۹: ۱۵۶). به عبارت دیگر، نفت در منطقه به تثبیت و در بعضی موارد به ایجاد دولت‌های مستقل همچون مصر انجامیده است. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، تأثیر خاص نفت در تقویت پیوستگی در مقابل گسستگی و همچنین نیروی جانب مرکز در مقابل نیروی گریز از مرکز، به عنوان ابزاری برای تثبیت دولت‌های خاورمیانه عمل کرده است (همان: ۱۵۷).

درنهایت، نفت در مسئله تعیین مرزها و پذیرش داوری‌های بین‌المللی در مناقشات نیز مورد توجه بوده است. تعیین مرزها در موارد متعدد پیشرفت موفقیت‌آمیز در توافقات دوجانبه و به رسمیت شناختن متقابل بوده است. احتمال یافتن نفت انگیزه‌ای برای گرفتن مواضع محکم و انعطاف‌ناپذیر در مذاکرات و هم‌زمان انگیزه‌ای برای حل و فصل سریع مذاکرات بوده است. بر این مبنا، این موضوع همان میزان که در جاهای دیگر مانند لیبی و تونس ممکن است یافت می‌شود. در خلیج فارس نیز میان بحرین و قطر، امارات متحده عربی و عربستان، عربستان و یمن قابل توجه است. همچنین، مسئله میادین نفتی که در دو سوی مرزها مشترک است، به طور مثال میان قطر و ایران، عراق و کویت، لیبی و الجزایر تمام نشده است و در اکثر موارد این منابع مشترک به شکل یک‌جانبه در دو سوی مرزها مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و روش‌های مصالحه مبتنی بر هم‌گرایی و مالکیت مشترک هرگز در اینجا پا نگرفته است. به طور مثال، عراق از پمپاژ نفت این کشور توسط کویت به عنوان یکی از دلایل حمله به این کشور سخن گفته است. بنابراین، نفت هم در بعد منطقه‌ای برای نمونه در روابط اعراب با یکدیگر و هم در بعد وسیع بین‌المللی به عنوان نمونه در رابطه با کشورهای صنعتی یا دیگر کشورهای در حال توسعه، عامل مؤثری در تعیین روابط بین‌الملل و امنیت کشورهای خاورمیانه بوده است (همان: ۱۵۸-۱۵۹). در یک نگرش کلی، نفت نیز یک متغیر مهم در شکل‌گیری دال «خاورمیانه» و نظام معانی «خاورمیانه» به شمار می‌رود. به گونه‌ای که علاوه بر تأثیرات عینی در خاورمیانه در خصوص بحران‌سازی به لحاظ زبانی «خاورمیانه» با نفت و بحران آن عجین شده است.

۶. منازعات اعراب و اسرائیل

از دیگر عواملی که در امنیتی‌سازی منطقه نقش دارد، مناقشات و جنگ‌های اعراب و اسرائیل است که نزدیک به هفت دهه صورت پذیرفته است. تاریخ خاورمیانه جدید حاکی از آن

است که بازدارندگی و مدیریت منازعه به لحاظ سیاسی و نظامی هنوز چالشی اساسی در این منطقه به حساب می‌آید. این در حالی است که سایر کشورهای دنیا از دغدغه‌های سنتی امنیتی فراتر رفته و دستور کار جامعی را ارائه داده‌اند که توسعه و امنیت انسانی را شامل می‌شود، اما خاورمیانه همچنان با این معضل اساسی دست به گریبان است. شکل‌گیری رژیم صهیونیستی به لحاظ تاریخی به بیانیه معروف بالفور^۱ بازمی‌گردد. بیانیه بالفورا نامه‌ای تاریخی بود که در دوم نوامبر ۱۹۱۷ توسط آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه وقت بریتانیا، خطاب به یکی از اعضای یهودی مجلس عوام آن کشور در خصوص اعلام موافقت برای تشکیل دولت یهودی بود. این بیانیه سرآغاز تلاش در دهه بین‌المللی برای تأسیس کشور اسرائیل به شمار می‌رود (ویکی‌پدیا).

بریتانیا مسئولیت فلسطین را در فوریه ۱۹۴۷ به سازمان ملل متحد محول کرد و بدین ترتیب زمینه را برای تصمیم مجمع عمومی برای تقسیم آن در ماه نوامبر مهیا ساخت. بلافاصله میان نیروهای صهیونیستی و فلسطینی درگیری آغاز شد. برتری نظامی صهیونیست‌ها موجب شد نیروهای یهودی کنترل سرزمینی را که در طرح تقسیم ۱۹۴۷ به آنها واگذار شده بود، به دست بگیرند و بیانیه استقلال اسرائیل را در روز چهاردهم مه ۱۹۴۸ اعلام کنند. حمله دولت‌های عرب به اسرائیل بلافاصله پس از اعلام استقلال، نشان‌دهنده مخالفت کشورهای عربی با این موضوع بود (فاست، ۱۳۸۹: ۳۸۷).

این باعث شد که منازعات طولانی‌مدت عربی - اسرائیلی با جنگ‌های تمام‌عیار - جنگ‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۴، ۱۹۶۷، ۱۹۷۰، ۱۹۶۹، ۱۹۷۳، ۱۹۸۲ - در تاریخ مدنی خاورمیانه برجستگی خاصی دارند. قسمت عمده‌ای از مسائل امنیتی خاورمیانه در حوزه گفتمان خاورمیانه با دال مرکزی اسرائیل است، به گونه‌ای که یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در مسائل و درگیری درونی و خارجی در منطقه خاورمیانه به شمار می‌رود.

۷. ناسیونالیسم و جنبش‌های خاورمیانه

ناسیونالیسم و جنبش‌های خاورمیانه از دیگر عوامل تأثیرگذار بر چهره و مفهوم «خاورمیانه»

1. Balfour Declaration



است. دانش‌نامه سیاسی در تعریف ناسیونالیسم^۱ بیان می‌دارد که «نوعی آگاهی جمعی است. آگاهی به تعلق به ملت، این آگاهی را «آگاهی ملی» می‌خوانند. آگاهی ملی اغلب پدیدآورنده حس وفاداری و شور و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملت - نژاد، زبان، سنت‌ها، عادات و به طور کلی فرهنگ و گاه موجب بزرگداشت مبالغه‌آمیز از آنها و اعتقاد به برتری این مظاهر ملی دیگر ملت‌ها می‌شود. از آنجاکه هر ملت سرزمین خاصی دارد، وفاداری برای پاسداری از آن و بزرگداشت آن از پایه‌های ملت‌باوری است» (آشوری، ۱۳۸۶: ۳۱۹).

هرچند ناسیونالیسم احتمالاً قدرتمندترین نیروی سیاسی در جهان نوین است، ولی در اصل یک آرمان اروپایی است که در قرن نوزدهم و بیستم به طور گسترده‌ای به سایر نقاط انتشار پیدا کرد. ناسیونالیسم مبنای نظام سیاسی در حال ظهور اروپا از اواسط قرن هفدهم شد. هنگامی که مردمانی با خصوصیات مشترک خود را در ارتباط با سرزمین مشخصی می‌دانستند. افکار ناسیونالیستی به چند دلیل در نیمه دوم قرن نوزدهم به خاورمیانه راه یافتند. ابتدا، افتتاح مدارس جدید، به‌ویژه در مصر، لبنان و سوریه، در بخش عقاید مؤثر بودند. دوم اینکه، اختراع چاپ آگاهی از امور سیاسی را گسترش داد و به احیای فرهنگی - ادبی منجر شد. سرانجام، به تدریج که امپراتوری‌های قدیم رو به تجزیه گذاشتند، تفکر خودمختاری برای گروه‌های ملی شکل گرفت. (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۳: ۷۷) ناسیونالیسم ترکیه توسط مصطفی کمال آتاتورک به تشکیل جمهوری ترکیه منجر شد. (کرایس، ۱۳۷۶) شکل‌گیری ناسیونالیسم عربی به رهبری جهان عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ و ناسیونالیسم ایرانی به دست رضاشاه ۱۳۰۴ نمونه‌های از ناسیونالیسم خاورمیانه است (اسپوزیتو، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۵).

انحطاط و عقب‌ماندگی داخلی و هجوم گسترده و همه‌جانبه استعمار غربی به جهان اسلام در دو قرن اخیر دو مسئله محوری و عمده با ابعاد و عوارض فکری - فرهنگی، سیاسی - نظامی و اقتصادی - اجتماعی بود که مسلمانان بلاد و جوامع گوناگون مسلمانان شامل سیاست‌مداران، روشن‌فکران، علما و متفکران را به واکنش مجبور کرده است. به دنبال تحولات داخلی در جهان اسلام به‌ویژه منطقه خاورمیانه، مسلمانان از یک جهت گرفتار فقر و فلاکت، جهل و جهود، ظلم و استبداد، فساد و تباهی و خواب و غفلت شده و در انتها در عجز و درماندگی و عقب‌ماندگی دست و پا می‌زدند و از جنبه‌ای دیگر در چنان وضعیت

داخلی؛ آنها در معرض هجوم غرب و ورود تمدن جدید غربی قرار گرفتند که با دو چهره دانش، تفکر جدید، صنعت، فناوری، چهره سیاسی استعماری و غارت‌گرانه متوجه جهان اسلام شده بود (حائری، ۱۳۶۷: ۱۲۳-۱۲۶).

نتیجه این شکست و حقارت و راه‌حل خارج شدن از آن ظهور و رشد جنبش‌هایی برای غلبه بر این بحران‌ها بود (موسوی، ۱۳۹۰: ۱۱). در داخل کشورهای خاورمیانه نیز به تبع نیاز نظام جهانی و ضرورت پاسخ به وضعیت نوین، دیکتاتوری نظامی و مدرنیزاسیون استبدادی آغاز شد. در این زمان، جنبش‌های اسلامی حول دو مسئله رفع استبداد و گرایش به مشروطیت و هم‌زمان با آن، ممانعت از سلطه فیزیکی استعمار و یغمای منابع اقتصادی مسلمانان شکل گرفتند. در این زمینه می‌توان به جنبش‌های صورت گرفته توسط اخوان المسلمین در مصر در لیبی یا تونس اشاره داشت. تحولات مهم «خاورمیانه» از جمله بحران‌های متعدد اعراب و شکست‌های متوالی اعراب و همچنین عدم پاسخ‌گویی مدل‌هایی سوسیالیستی، دیکتاتوری، توسعه غربی و ناسیونالیسم نیز اشاره داشت. نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که حتی همین جنبش‌ها و ناسیونالیست‌ها برخاسته متأثر از فضای غرب و امری وارداتی ناشی از روشنگری غربی است. بنابراین ناسیونالیسم و جنبش‌های اجتماعی نیز بیش از اینکه از فضای «خاورمیانه» از گفتمان آن ناشی باشد، بیشتر امری بیرونی گفتمانی می‌نماید که در شکل‌گیری هم‌زمانی نظام معنایی «خاورمیانه» و گفتمان آن مؤثر بوده است.

نتیجه‌گیری

در شکل‌گیری مفهوم «خاورمیانه» و تولید نشانه‌های «نظامی‌گری» و «بحران» ناشی از تداوم دو عنصر زبان‌شناختی «جامعیت» و «زمان» است. به عبارت دیگر، شکل‌گیری مسائل «خاورمیانه» بیش از آنکه پدیده‌ای مربوط به واقعیت باشد، امری ساخته شده در ساحت «زبان» و «بازنمایی» آن است. به گونه‌ای که از زمان شکل‌گیری این واژه یا «دال» همواره بحران و امنیت با آن همراه بوده است. رابطه این «دال» و «مدلول» با تأثیر عناصری باعث استحکام معنایی شده و فهم از «خاورمیانه» همچنین در مرحله بعد کنش کارگزاران را هدایت کرده است. با توجه به تاریخ «خاورمیانه» رابطه نزدیکی نیز میان اتفاقات یا پدیده‌های اجتماعی - سیاسی و تأثیر آن بر مفهوم «خاورمیانه» را شاهد هستیم. بدین گونه که گاهی رخدادهایی همچون شرایط اقلیمی بر تولید منازعه یا بحران در این منطقه تأثیر گذاشته‌اند و گاهی نیز این گونه بازنمایی از منطقه به اتخاذ سیاست‌های بحران‌زا در آن منجر شده است که نمونه آن را می‌توان در منازعات اعراب و اسرائیل یا ناسیونالیسم شاهد بود.

در این بستر زبان‌شناختی، علاوه بر اینکه پرکتیس‌های اجتماعی - سیاسی بر تولید معنای «خاورمیانه» ناشی از به وجود آمدن نشانه‌های همسان در گفتار و کردار تأثیر می‌گذارد، این بازنمایی و معنای تثبیت شده نیز بر رفتار و عمل اجتماعی نیز تأثیر متقابل دارد. به عبارت بهتر، رابطه میان معنا و کنش اجتماعی یا سیاست‌ها رابطه‌ای دوسویه و متأثر از هم است. از این جهت، دو عنصر اصلی زبان‌شناسی ساخت‌گرا یعنی «زمان» و «جامعیت» باعث شکل‌گیری نظام معنای «خاورمیانه» شده که عناصر داخلی و خارجی در آن دخیل هستند که خود به امنیتی شدن یا بحران منطقه خاورمیانه منجر شده است. از این رو، تأکید بر رابطه خاص میان دال «خاورمیانه» و مدلول آن در یک برهه تاریخی باعث شکل‌گیری واقعیت روان‌شناختی بحرانی خاورمیانه شده است که تداوم آن در طی تاریخ و تأکید دوباره بر آن در کنار عوامل محیطی و اجتماعی داخلی و خارجی در ساختار زبانی «خاورمیانه» به عنوان منطقه‌ای بحرانی تعریف و تداوم آن را منجر شده است.

با نگاه به خوانش‌های اولیه از خاورمیانه شاهد آن هستیم که منطقه خاورمیانه در ساختار زبانی به صورت یک منطقه نظامی و دارای اهمیت برای کشورهای استعماری بوده است. به گونه‌ای که خاورمیانه بیش از آنکه گشتاور درونی و فهم به صورت منطقه‌ای مستقل باشد، در



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

ارتباط با استراتژی و تاکتیک‌های کشورهای استعمارگر به‌ویژه بریتانیا برای تسلط بر منطقه وارد ادبیات نظامی و سیاسی شده است. بر این مبنا می‌توان شکل‌گیری واقعیت روان‌شناختی «خاورمیانه» را در مطالعات «هم‌زمانی» نوعی تقلیل‌گرایی نظامی و موقعیت نظامی در نظر گرفت که باعث کنش‌های نظامی در منطقه شده است. در کنار این عامل، عناصر دیگر داخلی و خارجی در تحکیم این فهم در گذر زمان و مطالعات «در زمانی» دخیل بوده‌اند. از عوامل داخلی می‌توان به شرایط اقلیمی منطقه، فرهنگ مردم و نفت در تأثیرگذاری بر فهم و کنش عوامل خارجی در راستایی امنیتی‌سازی منطقه تأکید داشت. این عوامل در کنار یکدیگر باعث سخت شدن شرایط زندگی و افزایش نفوذ قدرت‌های بزرگ برای هدایت سیاست‌ها و اهداف خود بوده‌اند که باعث شده است تا منطقه به صورت یک مجموعه فاقد قدرت و توسعه نیافته بازنمایی شود که ظرفیت نزاع را دارد. تأکید و اتخاذ گفتارها و سیاست‌های بحرانی و امنیتی‌سازی آن از سوی قدرت‌ها و عوامل بیرونی خود باعث تولید نشانه بحران در «خاورمیانه» شده است که نمونه این سیاست‌ها را که هم متأثر از فهم امنیتی «خاورمیانه» بوده و هم تأثیرگذار بر امنیتی کردن «خاورمیانه» است، می‌توان در عناصری مانند جغرافیای سیاسی منطقه، پیدایش دولت‌های مدرن، منازعات اعراب و اسرائیل و ناسیونالیسم شاهد بود. هریک از این عوامل داخلی و خارجی با تأکید همگانی و تولید آن با «جامعیت» بالا که به توافق بر نشانه بحران در منطقه منجر شده است، در طی تاریخ و زمان تداوم یافته که امروزه از «خاورمیانه» به عنوان یک منطقه بحرانی و امنیتی شده یاد می‌شود. روشن است که تأثیر فهم بر رفتار باعث تداوم و اتخاذ سیاست‌های امنیتی در منطقه و پیچیده شدن موضوع در «خاورمیانه» شده است. بنابراین، امنیتی‌سازی و بحرانی‌سازی منطقه «خاورمیانه» بیش از آنکه در عالم واقع صورت پذیرد، در ساحت زبان‌شناسی و بازنمایی صورت گرفته است که در این گذر عوامل خارجی با توجه به بستر داخلی زمینه‌های بحران آن را ایجاد کرده‌اند. بازنمایی بحرانی و بازگشت‌ناپذیر «خاورمیانه» و نظام سیاسی آن در قالب تعاریف و مفاهیم همچنان بر تداوم بحران در منطقه افزوده است.

کتابنامه

- اسپوزیتو، جان ال. (۱۳۸۸)، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، (محسن مدیرشانه‌چی)، چاپ سوم، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۶)، *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)*، چاپ چهاردهم، تهران: مروارید.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱)، *مراحل بنیادی اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۴)، «خاورمیانه؛ منطقه‌ای امنیتی شده»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوازدهم، شماره ۳ صص ۴۸-۳۱.
- افضلی، رسول (۱۳۸۵)، «پیامدهای ژئوپلیتیکی یازدهم سپتامبر در منطقه خاورمیانه»، *فصلنامه پژوهشهای جغرافیایی*، شماره ۵۷، صص ۱۷۶-۱۵۵.
- برنل، پیتر؛ رندال، ویکی (۱۳۹۱)، *مسائل جهان سوم (سیاست در جهان در حال توسعه)*، (احمد ساعی و سعید میرترابی)، تهران: نشر قومس، چاپ سوم.
- بوزان، بری (۱۳۸۱)، *خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا*، (احمد صادقی)، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۶۳، صص ۶۸۰-۶۳۳.
- بیومونت، پیتر؛ بلیک، جرالده؛ واگ استاف، مالکوم (۱۳۶۹)، *خاورمیانه*، (محسن مدیرشانه‌چی، محمود رمضان‌زاده و علی آفشینی)، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- جانسون، وارن (۱۳۷۶)، «اقلیم و معماری (با تأکید بر معماری سنتی خاورمیانه)»، (مجید حبیبی نوخندان)، *نشریه جغرافیا، تحقیقات جغرافیایی*، پاییز، شماره ۴۶، صص ۱۵۹-۱۵۲.
- جعفری ولندانی، اصغر (۱۳۸۸)، *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۴۸-۳۱.
- جعفر ولندانی، اصغر (۱۳۷۴)، *تحولات مرزها و نقش ژئوپلیتیک آن در خلیج فارس*، تهران: نشر قومس.
- حاتمی، محمدرضا؛ روشن‌چشم، حامد (۱۳۹۲)، *مخاطرات محیطی ریزگردها در رویکرد امنیت ملی*، مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی مخاطرات محیطی، تهران: دانشگاه خوارزمی، در حال چاپ.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۷)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: تهران.
- درایسول، آلاسدایر؛ بلیک، جرالده. (۱۳۷۳)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، (دره میر حیدر)، تهران: مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دیگن، هیت (۱۳۸۳)، *خاورمیانه*، (مصطفی اسلامی).
- درسیمور، مارتین لیست (۱۳۸۳)، *دایره‌المعارف دموکراسی*، (کامران فانی و نورالله مرادی)، تهران: وزارت امور خارجه.



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

۸۶

سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۳



- زمردیان، رضا (۱۳۵۴)، «فردینان دو سوسور، بنیان‌گذار زبان‌شناسی نوین»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، ش ۲، صص ۲۶۴-۲۵۳.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۸۲)، *دوره زبان‌شناسی عمومی*، (کوروش صفوی)، تهران: هرمس، چاپ دوم.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۵)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نی، چاپ پانزدهم.
- غرایاق زندی، داوود (۱۳۸۷)، «چشم‌انداز امنیت انسانی در خاورمیانه سده بیست و یکم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، دوره یازدهم، ش ۴۱، صص ۶۰۰-۵۷۳.
- فاست، لوئیس (۱۳۸۹)، *روابط بین‌المللی خاورمیانه*، (احمد سلطانی‌نژاد)، تهران: وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۹)، «مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه‌ای مطالعه موردی خاورمیانه»، *فصلنامه علمی-پژوهشی ژئوپلیتیک*، ش ۱۸، صص ۹۴-۵۷.
- کسرای، محمد (۱۳۷۶)، «اسلام‌گرایی در ترکیه»، *بولتن مرکز مطالعات خاورمیانه*، سلسله مقالات خاورمیانه‌شناسی، شماره ۱۵.
- کمپ، جفری؛ هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه*، (مهدی حسینی)، تهران: اطلاعات راهبردی.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۱)، «پیامدهای بی‌ثباتی امنیتی بر موازنه قدرت در خاورمیانه»، *فصلنامه علمی-پژوهشی ژئوپلیتیک*، صص ۵۹-۳۵.
- موسوی، محمد (۱۳۹۰)، *گونه‌شناسی جنبش‌های اسلامی در قرن بیستم*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ اول.
- نادری سمیرمی، احمد (۱۳۷۶)، *لبنان*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- هلد کرافت، دیوید (۱۳۹۱)، *سوسور، نشانه‌ها، نظام و اختیاری بودن*، (سپیده عبدالکریمی)، تهران: نشر علمی.

www.wikipedia.com

www.whitehouse.gov

Bergman, Edward. F. (1975), *Modern Political Geography*, Dubuque, Iowa: William C. Brown co.

Bell, Steven. Adam, Seitchick and Johanna Kyrklund (2002), *Has 11 september Changed the financial world?*, Deutsche Asset Manngement.

Davidson, R.H. (1960), *Where is the Middle East?*, Foreign Affairs, 38, Pp. 5-675.

Garner, J.W (1952), *Political Science and Government*, New York: Harper and Row.

Lenczowski, George (1980), *The Middle East in World Affairs*, Ithaca, NY: Cornell University Press.

Macfarlane, Neil, S. (1991), *The impact of Superpower Collaboration on the third World*,

in the third World Security in the Post-cold war Era, Pp. 125-145.

Kfir, Issac (2015), *Social Identity Group and Human (In) Security: The Case of Islamic State in Iraq and the Levant (ISIL)*, *Studies in Conflict & Terrorism*, 38: 233–252.

Pirages, Dennis (1978), *The New Context for International Relation*, North Scituate MA, Duxbury Press.

Prescott, J.R.V (1965), *The Geography of Frontiers and Boundaries*, London: Hutchinson.

Seddon, D. (1977), *Tribe and State: Approaches to Maghreb History*, *Maghreb Review*.

Smith, C.G (1968), *The emergence of the Middle East*, *Journal of Contemporary History*, 3, Pp. 3-17.

Watson, A. (1984), *European International Society and its Expansion*, in Bull and Watson.

Zartman, William (1964), *Governmental and Politics in Northern Africa*, London: Methuen and co. Ltd: 29.

به این مقاله این گونه استناد کنید:

حاتمی، محمدرضا و روشن چشم، حامد (۱۳۹۳)، «زمینه‌های امنیتی شدن منطقه خاورمیانه در بستر دیدگاه زبان‌شناختی ساختارگرا» فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س ۴، ش ۳، پاییز، ص ص ۶۱ - ۸۸.



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام